

پارادایم‌های تحلیلی در پدیداری داعش؟ با نگاهی به عواید داعش برای اسرائیل

نویسنده: علی شهبازی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰

۴۱

چکیده

تحقیقا هیچ بازیگری نمی‌توانست این قدر آسان و سریع، هزینه‌های مادی و فرامادی سنگینی را به دشمنان اسرائیل تحمیل و جاده را برای بقا و ادامه حیات رژیم اشغال‌گر قدس، صاف کند. داعش نخستین گروه تروریستی است که با استفاده از فناوری جهان مدرن تروریسم را مدرنیزه نموده است و این حکایت از قدرت‌گیری داعش و جدی بودن خطر آن برای صلح و امنیت جهانی خواهد داشت، به‌گونه‌ای که تا چند دهه آینده می‌توان انتظار حملات تروریستی هوشمندانه‌تر و ویران‌کننده‌تر را از سوی تروریست‌های داعش داشته باشیم. در این میان برای مقابله با این پدیده باید شرایط پیدایی داعش و معنای کنش‌های خشم‌آگین آن را به فهم در آورد تا بتوان از محیا شدن زمینه‌های اجتماعی سیاسی بازتولید نسل‌های تروریست و امکان قدرت‌گیری سازمان داعش جلوگیری به عمل آورد. به‌زعم ما بهترین ابزار برای نیل به این هدف، در دست داشتن پارادایم‌های تحلیلی در رابطه با مطالعه داعش است؛ چراکه می‌تواند دلایل و شرایط پیدایی آن را در اختیارمان قرار دهد. لذا در این پژوهش تلاش نمودیم با ارایه پنج پارادایم در رابطه با تحلیل ریشه‌های پدیداری داعش و کنش‌های خشم‌آگین آن به‌زعم خود گام‌هایی را برای دست‌یابی به هدف مدنظر این مقاله برداریم.

واژگان کلیدی: داعش، حقارت، قیام، عقلانیت، جنگ نیابتی، دموکراسی خواهی

A_Shabazi1369@yahoo.com

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی در دانشگاه خوارزمی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیلیشناسی، سال هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۵، صص ۶۶-۴۱.

◆ آمریکاشناسی . اسرائیلیشناسی

ظهور داعش با تصرف برق‌آسای بخش‌های وسیعی از الانبار به‌عنوان بزرگ‌ترین استان عراق همراه بود. به‌علاوه افزایش شمار نیروهای جهادی که از سراسر جهان به مناطق تحت سلطه داعش هجوم می‌آورند، بر شمار نیروهای دولت اسلامی افزوده شده است، به‌گونه‌ای که اکنون می‌توان به‌صراحت داعش را بزرگ‌ترین و مخاطره‌آمیزترین پدیده انسانی عصر حاضر به‌حساب آورد که امنیت جهان مدرن را تهدید می‌کند. از آنجا که این گروه تروریستی درصدد است خود را به تجهیزات و ابزارهای مدرن مسلح کند، این بدان معناست که جهان باید تا چند دهه دیگر شاهد افزایش قدرت ویران‌گری از سوی این گروه‌ها باشد. این شرایط بسیاری را بر آن داشته است که با مطالعه جوانب تاریخی، سیاسی یا اجتماعی پیدایی و توسعه داعش، به فهم علل و دلایل ظهور این پدیده دست یابند؛ چراکه آگاهی از شرایط ظهور این پدیده بهترین راه مقابله با ظهور مجدد و همچنین توسعه آن به نسل‌های دیگر است. از همه مهم‌تر، کنش‌های خشم‌آگین و سرشار از نفرت اعضای داعش - حتی آنان که کشورهای اروپایی و آمریکایی به دولت اسلامی پیوستند - خود از دیگر جنبه‌های شگفت‌آور این پدیده است. گویی انباری از نفرت و خشم سال‌ها در روح افراد داعش وجود داشته و اکنون به‌صورت سازمان و تشکیلات حال حاضر درآمده است. به هر حال معماگونگی ماهیت کنش‌های خشمناک داعش و ریشه‌های ظهور آن بسیاری را به مطالعه و تامل واداشته است و در امتداد آن نیز پارادایم‌های متعددی در پاسخ به پرسش‌های پیرامون این پدیده شکل گرفته‌اند. ما معتقدیم در اختیار داشتن پارادایم‌های مطرح درباره پیدایی داعش و دلایل کنش‌های خشم‌آگین آن می‌تواند برای پژوهش‌گران سند روشن‌گری باشد که از ره‌گذر آن بتوانند با مفروضات بنیادین برای فهم و شناخت داعش آشنا شوند. لذا در این پژوهش برآنیم پنج مورد از پارادایم‌های تحلیل داعش را شرح دهیم تا بدین‌وسیله با مفروضات هرکدام آشنا شده و همچنین به‌واسطه ارزیابی هرکدام نقاط ضعف و قوت‌شان را آشکار سازیم. پارادایم‌های مدنظر ما در این پژوهش عبارتند از: یک. پارادایم احیاگری دینی که در مغز و اساس خود ظهور داعش و کنش‌های پی‌گیرانه آن را در راستای احیای اسلام راستین معرفی می‌کند؛ دو. پارادایم استراتژیک که سعی دارد داعش را کنش‌گری محاسبه‌گر، هدف‌دار و آینده‌بین در نظر آورده و تمام کنش‌های آن را

به‌نوعی در راستای اهداف و اغراض از پیش تعیین‌شده‌ای معرفی کند؛ سه. پارادایم جنگ نیابتی سعی می‌کند پیدایی و کنش‌گری داعش را در امتداد اهداف و کنش‌های بازیگران دیگری تفسیر کند که به‌نوعی اهداف و منافع‌شان با حضور داعش تامین می‌شود؛ چهار. پارادایم قیام علیه تحقیر که در نظر دارد داعش را جریانی انتقام‌جو تلقی کند که علیه سال‌های تحقیر و توهین شوریده است؛ و پنج. پارادایم جریان دموکراسی‌خواه که بنا بر مفروضات خود سعی دارد داعش را بر اساس نظریه هانتینگتن تفسیر کرده و آن را موج چهارم دموکراسی‌خواهی تفسیر نماید.

یک. پارادایم احیاگری دینی

یک- یک. داعش به مثابه جنبش اسلامی

طبق پارادایم احیاگری دینی، داعش در قالب جنبش‌های اسلامی معاصر قرار می‌گیرد. براساس پارادایم احیاگری دینی ریشه و تبار این جنبش‌ها مجموعاً مربوط به آن است که مسلمانان به‌دنبال چرایی و علل انحطاط تمدن اسلامی و ضعف خود در برابر غرب را ناشی از نفوذ فرهنگ غربی (دنیازدگی) و فراموشی اسلام و شریعت پنداشتند و بنابراین درصدد احیای شریعت در قالب جنبش‌های سیاسی هستند. خورشید احمد معتقد است، ریشه‌های رستاخیز اسلامی را باید در استعمار جستجو نمود. به‌عبارتی تجدید حیات‌طلبی اسلامی محصول فرآیند استعمار و عملکرد آن در جهان اسلام بوده است. (احمدی، ۲۶) بر طبق دیدگاه احمد خورشید استعمار چهار اثر بنیادین در جهان اسلام به‌جای گذاشت که رفته‌رفته آگاهی جمعی مسلمانان با تز تجدید حیات اسلامی در مقابل مجموعه این آثار دست به مقاومت زدند. این چهار اثر عمده عبارتند از:

یک. غیرمذهبی کردن جامعه: گسترش آموزه‌های سکولار در جوامع اسلامی به‌خصوص در نهادهای کلان مدیریتی مانند دولت. اندیشه و فلسفه سکولاریسم که ریشه‌های آن متعلق به تاریخ و تمدن غرب است به‌واسطه نفوذ استعمار به‌گونه‌ای نامتوازن موجب به‌وجود آمدن سیستم‌های مدیریتی و قانون‌گذاری می‌شود که از اساس با بنیادهای فلسفه اسلامی در تضاد است.

دو. غربی کردن و وابسته کردن نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جوامع اسلامی به غرب. با نفوذ اندیشه‌های ضدامپریالیستی مارکسیسم در جوامع اسلامی و جذب این اندیشه به‌واسطه مرام

اشتراکی (که مغز و اساس آن را تشکیل می‌داد) بین جنبش‌های اسلامی این گمانه تقویت شد که بسیاری از مشکلات ممالک اسلامی ریشه در وابسته فکری و اقتصادی به غرب است. سه. قطب‌بندی آموزشی در این جوامع: با ورود اندیشه‌های غربی در جهان اسلام، نخبگان از خودبیگانگی‌ای پرورش یافتند که اندیشه و دغدغه‌های بومی خود را فراموش کرده بودند و عموماً نسخه‌های فکری که برای جوامع خود داشتند برگرفته از سرگذشت و تاریخ غرب بود. چهار. بحران رهبری: این بحران به واسطه نابودی سازمان‌یافته رهبری سنتی جوامع اسلامی و تحمیل رهبری سیاسی (سکولار) بدوم پشتوانه مردمی از دیگر زمینه‌های نارضایتی و تبدیل شدن اسلام به بدیل‌رهایی از وضعیت اسفناک جوامع اسلامی شد.

اما باید بخشی از این تمایل به تجدیدنظرطلبی را مربوط به منطق درونی اسلام دانست. به عبارتی دین اسلام بنابراین دیدگاه و صاحب‌نظران آن مواضع فکری عمیقی پیرامون معادشناسی، شریعت و فرهنگ دارد و با توجه به اعتماد به نفسی که مسلمانان به واسطه تاریخ شکوفایی تمدن اسلامی در گذشته دارند، بی‌شک ضعف و زوال کنونی جهان اسلام آنها را به تکاپو و یافتن ریشه این انحطاط خواهد کشاند. مطابق پارادایم احیاگری دینی؛ زوال و انحطاط معلول دوری جستن از تعالیم و شریعت نورانی اسلام است که برخلاف ادیان دیگر مجموعه‌ای سترگ و جامع قوانین رهایی‌بخش را داراست و ضروری است مسلمانان برای اعاده استقلال و تضمین سعادت خود به اسلام مستمسک شوند. (نصری، ۱۳۹۰) بر طبق این پارادایم راه رهایی مسلمانان از مشکلاتی که اکنون گریبان‌گیر آنهاست نه توسعه و رفاه مادی و نه خواست اکثریت، بلکه هدایت امت بر اساس شریعت است. در این پارادایم عمده مطالبات مسلمانان احیای کرامت از دست رفته به واسطه بازگشت به اسلام راستین است.

به دنبال نمونه‌های این جنبش‌ها، شاهد مطرح شدن اسلام به عنوان بدیلی هستیم که می‌تواند مسلمانان را قادر به جبران عقب‌ماندگی و انحطاط خود کند. مایه‌های ضد استعماری این جنبش البته به اندازه اسلام‌خواهی آنها پررنگ است. جنبش شاه ولی‌الله در شبه‌قاره هند در قرن هجدهم، جنبش محمد احمد ابن عبدالله (ملقب به مهدی سودانی) در قرن نوزدهم میلادی، جنبش سنوسی در لیبی در قرن نوزدهم که رسالت خود را پالایش دین اسلام و احیای اسلام حقیقی

می‌دانست (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰)، همگی درصدد بازنگری در پیروی خود از اسلام راستین بودند و راه‌هایی را در احیای تفکر دینی یافتند. احمد موثق در رابطه با جنبش‌های احیاگری دینی آورده است:

مسئله احیا و تجدید حیات اسلام و بیداری مسلمانان و در مرحله پیشرفته‌تر آن، تجدید بنا یا بازسازی فکری دینی در دو سه قرن اخیر از طرف رهبران، علما، مصلحان و متفکران دینی جهان اسلام به منظور حل و رفع عقب‌ماندگی و انحطاط داخلی و نیز برخورد با مسئله غرب و هجوم فرهنگ و تمدن و استعمار غربی طرح و دنبال شد. این تفکر به‌خصوص در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تا دوره جنگ جهانی اول، اندیشه غالب بر جریان‌های فکری - سیاسی مسلمانان بود و تأثیرات زیادی بر حیات فرهنگی و سیاسی - اجتماعی جهان اسلام به جا گذاشت. (موثقی، ۱۰۲)

در این پارادایم تکیه و تأکید داعش بر شریعت اسلامی و اجرای حدود آن در میان مردم، و از همه مهم‌تر تاسیس نهاد مذهبی - سیاسی به‌نام خلافت نشانگان اساسی تلاش این گروه برای احیاگری است. به‌طور مثال داعش در شماره نخست نشریه *دابق*، درباره هجرت آورده است:

و شما مسلمانان به‌سوی دولت خود هجوم آورید. به‌راستی این دولت شماست. هجوم بیاورید، چراکه سوریه متعلق به سوری‌ها نیست، و عراق متعلق به عراقی‌ها نیست. زمین متعلق به خداست. این دولت دولتی متعلق به همه مسلمانان است. ای مسلمانان سراسر جهان، هرکسی که توان هجرت به دولت اسلامی را دارد پس اینچنین کند؛ چراکه هجرت به سرزمین اسلام یک فریضه است. (Dabiq, 2014)

در جای دیگری آورده اند: ای مسلمانان سراسر عالم، بشارت بر شما به‌واسطه این خبر خوش. سرتان را بالا بگیرید به‌خاطر امروز؛ چراکه شما یک دولت و خلیفه دارید که عزت، قدرت، حق و رهبری (هدایت) را به شما بازگردانده است. این دولتی است که در آن عرب و عجم، سیاه و سفید، شرقی و غربی همگی برادر یکدیگرند. (Dabiq, 2014)

چنان‌که پیداست، احیای خلافت، برادری و در یک کلام سرزمین اسلامی یگانه هدف داعش به‌حساب می‌آید. گزاره‌هایی از این دست که؛ مسلمانان در قرن اخیر با انحطاط و عقب‌ماندگی تمدن خود در برابر غرب آگاه شدند؛ بسیاری ریشه‌های این انحطاط را در واگشت به اسلام و احیای تفکر اسلامی دیدند، و آنچنان که از قرائن پیداست داعش نیز یکی از این جریان‌های

احیاگری است. تکیه بر نمادهای دینی (بیرق سیاه، ریش‌های بلند، لباس‌های ساده، برده‌داری، تهدید و اقدام به قتل (ذبح) کافران و مرتدین، اجرای احکام شریعت در معابر عمومی و...)، تاسیس تشکیلات اداری (دیوان زکات و دادگستری) و بالاتر از همه نهاد سیاسی - مذهبی به نام خلافت گواه از آن دارد که پارادایم احیاگری دینی می‌تواند توضیح‌دهنده بخش زیادی از کنش‌های داعش باشد. به عبارت دیگر، اگر محقق بخواهد به تفهیم کنش‌های داعش بپردازد، پارادایم احیاگری می‌تواند بهتر از هر رهیافت دیگر ما را نسبت به انگیزه‌ها و نیات کنش‌های داعش آگاه سازد. به‌طور مثال، زمانی که آنها تلاش می‌کنند به‌واسطه جنگ‌های طاقت‌فرسا منطقه سوریه را تصرف کنند، هنگامی که ما با بیانات و ادعاهای آنان درباره منطقه دابق روبه‌رو می‌شویم، به‌واقع انگیزه‌های مذهبی (آخرالزمانی) آنها آگاه می‌شویم. داعش در شماره نخست نشریه *دابق* آورده‌اند: نام دابق که نام این مجله است از نام منطقه‌ای در شمال حلب در شام گرفته است. این مکان در احادیث به‌عنوان یکی از حوادث مالاہیم خوانده شده است. بزرگ‌ترین جنگ بین مسلمانان و صلیبی‌ها در نزدیکی دابق برپا خواهد شد. (Dabiq, 2014)

یک - دو. ارزیابی پارادایم احیاگری دینی

جنبه جذاب این پارادایم برای خوانندگان، تلاش برای شناسایی انگیزه‌های درونی جنبش داعش است. چنان‌که پیشتر به تفصیل بحث شد، بر طبق این پارادایم داعش در مجموع با انگیزه‌های احیاگری بپا خواسته است؛ چراکه ریشه‌های مشکلات و مصائب تاریخی - سیاسی مسلمانان را در انحراف از شریعت می‌پندارد. علاوه بر این، کنش‌های داعش ذیل این روایت تحلیلی انطباق بیشتری با واقعیت نمادین آن دارد، حمل بیرق سیاه، پوشش مشکی زنان و مردان، اجرای حدود و شریعت در معابر عمومی و برپایی نماز و زکات همگی نشانگان عینی برای ظرفیت و توان تحلیلی این پارادایم است. اما در کنار این نقطه قوت، برای نشان دادن کاستی‌های موجود در این پارادایم می‌توان به نگرش تک‌بعدی آن به انگیزه‌ها و کنش‌های نیروهای جهادی اشاره کرد. بر این اساس این گزاره که «داعش را باید بر اساس انگیزه‌هایی که خود بدان اذعان دارند، تحلیل کنیم» نوعی فروکاست به حساب می‌آید؛ چراکه انگیزه‌های هر انسان (حتی در کنش‌های جمعی مانند انقلاب) از منبعی

دیگری (به‌غیر از انگیزه‌هایی که فاعل بدان اذعان دارد) تاثیر می‌گیرد. البته به‌نظر ما منطق درونی (یا امر معنوی) اندیشه سلفیسم با ترسیم مشکلات و مصائب تاریخی مسلمانان برای مخاطب، به تبع برای ایجاد انگیزه کنش‌های خشونت‌آمیز (یا اساساً کنش جهاد) یک نقطه قوت به‌حساب می‌آید. اما پیش‌انگیزه‌های مد نظر می‌توانند فراتر از منطق درونی اندیشه سلفیسم و در زیست‌جهان آنها ریشه داشته باشد. به‌عبارتی، کارکرد مغناطیس‌وار منطق درونی یک نظام فکری به‌شکل بیناکنش (متن/مخاطب - مبلغ/مخاطب) دریافت می‌شود، بنابراین پیش‌انگیزه‌های مدنظر ما، بایستی در مخاطب این اندیشه نیز وجود داشته باشد. فارق از اینکه، این پیش‌انگیزه‌ها چه می‌توانند باشند، در پارادایم احیاء دینی نمی‌توان به جستجوی این پیش‌انگیزه‌ها بود؛ چراکه طبق این پارادایم انگیزه‌های کنش‌های جهادی‌ها صرفاً مبتنی بر احیاء تفکر اسلامی و هدایت امت بر اساس شریعت است. در آخر باید اشاره کنیم، پیش‌انگیزه‌ها خود انگیزه‌های موثر در کنش‌های انسانی هستند، اما به‌طور غیرمستقیم (ناخودآگاه) در سیستم ادراک و تصمیم‌گیری ما (خودآگاهی) نفوذ خواهند کرد، برای درک این پیش‌انگیزه‌های در کنش‌های جنبش‌های اسلامی (به سبک و سیاق داعش، بایستی به پارادایمی متوسل شد که بتواند ما را از ساختار درونی عامی یا زیست‌جهان تروریست‌ها آگاه کند؛ چراکه کنش‌های خشمناک و انتقام‌جویانه واقع‌واکنش به درونیت آنهاست.

دو. پارادایم استراتژیک

دو - یک. داعش به‌مثابه بازیگری عقلانی

بر طبق این پارادایم داعش یک بازیگر نوظهور است که کنش‌گری آن تحت محاسبات فایده‌محورانه انجام می‌گیرد. به‌عبارت دیگر، اقدامات داعش چه در برخورد با قربانیان، چه در رابطه با مردمی که در مناطق تحت سلطه آن زندگی می‌کنند، همگی تحت محاسبات ریاضی و با توجه به نتایجی که این اقدامات به ثمر می‌رسانند، مورد توجه است. در ایران صاحب‌نظر این پارادایم دکتر قدیر نصری است. او معتقد است اعمال داعش با منطق عقلانیت مدرن (کنش معطوف به هدف/نتیجه) قابل فهم است. بر طبق دیدگاه وی، داعش به‌رغم رجوع به گذشته، حرکتی کاملاً مدرن و فراخوانی سنن و آموزه‌های تاریخی، صرفاً یک راهبرد برای تضمین بقاست، کارهای

خشونت‌بار داعش نه عمل به تکلیف، بلکه تصمیمی کاملاً راهبردی است و از آینده‌ای که قرار است محقق شود، سرچشمه می‌گیرد. (نصری، ۱۳۹۳) با توجه به این فرضیه، می‌توانیم داعش را کشنگری عقلانی و محاسبه‌گر بدانیم. بر طبق این پارادایم برخلاف ابراز هیجانات احساسی که در تصاویر تبلیغاتی داعش، چه در مورد اعدام‌های دسته جمعی و چه در مورد پخش تصاویر لحظات نبردشان وجود دارد، دلالتی بر غلبه مطلوب‌های عاطفی و دینی در ذهنیت آنها ندارد، بلکه این دسته مطلوب‌ها و تظاهرات تماماً روبنای تمرکز و توجه به مطلوب‌های عقلانی و سودمند است. بر اساس این مبنا باید در اقدامات خشن‌ناک داعش مانند سنگسار مجرمان، حد زدن تارک نماز تا تصرف مناطق شمالی عراق و دیگر مناطق سنی‌نشین سوریه مانند دیرالزور عنصری از عقلانیت و هوشمندی را دنبال کرد که اساس و بنیه کنش‌های آنان به حساب می‌آید. در ادامه به بررسی مواردی از کنش‌های داعش پرداخته و در نظر داریم که هسته عقلانی نهفته در آن را در راستای فرضیه پارادایم استراتژیک برجسته کنیم.

دو - دو. مفهوم صنعت خشم

این مفهوم در نظر دارد کنش‌ها و خشونت‌ورزی‌های داعش را در راستای عقلانیتی نتیجه‌نگر تفسیر کند. نصری در این باره آورده است: اقدامات خشن‌ناک سلفی‌های رادیکال (مانند داعش) برخلاف آنچه بسیاری گفته‌اند؛ نه به‌خاطر اجرای احکام زمین مانده دین است (چون اسلام دین خشونت باری نیست و وجه رحمانی اسلام بسیار قابل توجه است) نه ناشی از عقده‌های روانی اعضای داعش است (چون بسیاری از آنها تمکن مالی خوبی دارند و با دنیا آشنا هستند) و نه نمایش کاذب و به قصد تبلیغ در رسانه است (چون واقعا داعش در موصل، دیرالزور، رقه و فلوجه حکومت خونباری برقرار کرده و علناً و عملاً شکنجه و کشتار محیرالعقول می‌کند). کلیدی‌ترین دلیل آن همه اقدامات خشن و ترسناک، یک عامل بیش نیست: صنعت خشونت یا کاربست خشن‌ترین اقدامات... رسانه‌ای کردن این جنایات و نمایش جهانی آن سبب می‌شود کسانی که خود را در مسیر یا در معرض این راهبرد می‌بینند، برای مرگ، جنگ یا ننگ (تسلیم) مهیا شوند. (نصری، ۱۳۹۴)

فقره فوق به‌رغم طولانی بودن، دیدگاه قدیر نصری را پیرامون پردازش مفهومی صنعت خشم

نشان می‌دهد. جاذبه این مفهوم آن است که امر عقلانی نهفته در کنش‌های خشمناک داعش را به‌سادگی نشان می‌دهد؛ برای مثال می‌توان تصاویر و ویدیوهای تبلیغاتی (که با پردازش‌های گرافیکی ساخته شده‌اند) را که توسط داعش به‌طور هفتگی و یا روزانه در فضای مجازی منتشر می‌شود، در نظر آورد و با توجه به اندیشه هراس‌افکنی هدفمند که بنیه این سنخ کنش‌های سلفسیم نوین است، پیوندی منطقی بین کنش‌گران هراس‌افکن و نتیجه‌نگری آنها را قویا حدس زد. بر طبق این پارادایم، حساب‌گری داعش می‌تواند موجودیت آن را در قالب نقشی که برای خود (در مقابل دیگری) تعریف کرده است، تضمین کند. بنابراین داعش سعی دارد به‌واسطه انتشار وسیع این تصاویر و ویدیوها در سطح وسیع در فضای مجازی خود را (برای دیگری) از یک ترس با منشاء بیرونی به یک اضطراب و هیستری با منشاء درونی تبدیل کرده و بدین‌وسیله زمینه نوعی بزرگ‌نمایی و ذهنیت‌افکنی و در نهایت افزایش ضریب پیروزی در برابر دیگری را تضمین نماید.

دو - سه. آموزش نسل آینده

ویدیوهای متعدد و گزارشات به‌دست آمده از مردمی که از سرزمین‌های تحت سلطه داعش گریخته‌اند، حکایت از آن دارد که گروه دولت اسلامی در حال انتقال خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین آموزش برای تربیت نسل آینده است. حسین کورو، مدیر دفتر کودکان ناپدید شده ایزدی استان دهوک در شمال عراق گفته است: حدود ۸۰۰ کودک و نوجوان ایزدی پنج تا ۱۸ سال در حال آموزش دیدن در سه پادگان داعش در مناطق البعاج، موصل و رقه سوریه هستند و چگونگی قطع سر و عملیات انتحاری و جنگی را فرا می‌گیرند. وی افزود این اطلاعات از کودکانی که آزاد شده‌اند، به‌دست آمده است. گزارشات به‌دست آمده از کودکانی که از دست داعش گریخته‌اند، بیشتر روشن‌گر تمرکز داعش بر نسل آینده خود است. پسر بچه ایزدی به‌نام ناصر که از دست داعش گریخته بود، در مصاحبه با سی‌ان‌ان. در رابطه با دورانی که در کمپ‌های آموزشی داعش سپری کرده بود گفته است: ما ۶۰ نفر بودیم که برای عملیات انفجار انتحاری آموزش می‌دیدیم. بدترین دوران ما هنگام آغاز حملات موشکی نیروهای خارجی بود. عناصر داعش ما را مجبور می‌کردند وارد تونل‌های زیرزمینی شویم. آنها می‌گفتند، آمریکایی‌ها کافر هستند و تلاش می‌کنند شما را

بکشند؛ اما داعشی‌ها همه شما را دوست دارند، آنها حتی از والدینتان هم بیشتر به شما عشق می‌ورزند! اعضای داعش بارها به ما گفتند پدر و مادرانمان کافر هستند و اولین وظیفه ما کشتن آنها است. انبوه گزارشات در زمینه تکاپوی داعش برای تربیت کودکان جنگجو البته شاید بتوان آن را نشانه کاهش روند عضویت جوانان و بزرگسالان در دولت اسلامی دانست، اما قدر مسلم در تشخیص اهداف مدنظر داعش در رابطه با آموزش کودکان آماده کردن نسل آینده است. چنان‌که که پیداست این اقدام زمینه را برای ظهور نسلی خون‌ریز در خاورمیانه فراهم می‌کند. هسته عقلانی در این کنش تربیت نسلی است که بتواند در مواقع ضروری به‌عنوان عوامل انتحاری (پرنده‌گان خلیفه) در مواقع حساس و نفوذناپذیر حاضر باشد، به‌علاوه به قرینه این اصل آموزشی که تعلیمات دوران کودکی سرشت و منش آدمی را نظم می‌بخشد، برای این کنش می‌توان غایت دیگری مرتبط با اندیشه ترتیب نسل بعدی فرماندهان راسخ و باورمند به داعش را قویا حدس زد.

دو - چهار. دشمن‌شناسی و انگیزه جنگ

بر طبق پارادایم استراتژیک اندیشه‌های داعش بر اساس قاعده سودمندی و محاسبه‌گری شکل می‌گیرد، بنابر این پارادایم می‌توان اندیشه‌های عقلانی که کنش‌گر را به عمل به‌خصوصی سوق داده، شناسایی نمود. تاکنون این فرضیه را در سه کلیدواژه صنعت خشم، آموزش نسل آینده بررسی کرده‌ایم. در این بخش مضمون‌های فکری که داعش پیرامون دشمن‌شناسی مطرح کرده را مرور می‌کنیم.

بر طبق دشمن‌شناسی داعش، جهان به دو اردوگاه اسلام و کفر دسته‌بندی می‌شود. مسلمانان در هر جای جهان می‌توانند به اردوگاه اسلام هجرت کنند و از حقوق اسلامی خود مانند رهبری، زندگی در سایه قوانین اسلامی، عزت و شرافتمندی بهره‌مند شوند. در مقابل اردوگاه صلیب‌بین (دشمنان داعش) هستند که شامل یهودیان، مسیحیان، آمریکاییان، روس‌ها و غربی‌ها و افراد دیگر مذاهب هستند. داعش پس از این دسته‌بندی کلی دشمنان را بر اساس موقعیت جغرافیایی طبقه‌بندی می‌کند. دشمن قریب که شامل اجتماعات مسلمانان اعم از سنی و شیعه، فرقه و مذاهب دیگر است و دشمن بعید که شامل کشورهای غربی اعم از مسیحیان و غیرمسیحیان خواهد بود. (عبدالهی، ۱۳۹۴) لازم به ذکر است که داعش برخلاف القاعده (که جنگ با آمریکا را

اولویت استراتژیک خود می‌دانست) معتقد به ضرورت جنگ در مناطق اسلامی برای پاک‌سازی این مناطق از مرتدین و لیبرال‌هاست آنها عقیده دارند ابتدا باید دشمنانی که به ما نزدیک هستند را از بین ببریم و سپس به جنگ با دشمنان قوی‌تر (مانند آمریکا، روسیه و فرانسه) بپردازیم.

در بررسی مختصر دشمن‌شناسی داعش، هسته عقلانیت نتیجه‌نگر را می‌توان توجه به ایجاد سرزمین‌های امن و تحت کنترل، یا اصطلاحاً پاک‌سازی شده دانست که صدای هیچ مخالفی در آن شنیده نشود و دست هیچ دشمنی در آن اقدام نکند. در واقع در این تفسیر عقلانی (ابزاری) که در دشمن‌شناسی داعش نهفته است، هدف اولیه همچنان جنگ با کفار است. اما بنابر محاسبه عقلانی، داعش، ابتدا باید پایگاه خود را تاسیس کند و لازمه تاسیس آن پاک‌سازی این پایگاه از مرتدین و لیبرال‌هاست (دشمن قریب/نزدیک) و سپس با خاطری مطمئن به نبرد با دشمنان دیرین (غرب) بپردازد.

فارق از برداشت‌های ایدئولوژیک و خصمانه داعش در این سنخ تحلیل از دیگری توانستیم رگه‌های عقلانیت نتیجه‌نگر نهفته در آن را به‌سادگی تشخیص دهیم. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پارادایم استراتژیک منظر ارزشمند برای مقابله تئوریک و تاکتیکی با داعش است؛ چراکه این پارادایم فرض کنش حساب‌گرانه را در مغز و اساس خود دارد و این منجر به جلب نظر محقق به جنبه‌های غایت‌مندانه و نتیجه‌نگرانه کنش‌های داعش و در نتیجه، مقابله صحیح با آن خواهد شد. می‌توان در یک کلام گفت این پارادایم به‌واسطه فرض بنیادین آن تا حد قابل قبولی در شناسایی انگیزه‌های تاکتیکی داعش کمک‌کننده است و می‌تواند ابزار تئوریک مفیدی برای نظامیان باشد.

دو - پنج. ارزیابی پارادایم استراتژیک

پیشتر درباره کاربرد بودن این پارادایم در اتخاذ راهبردهای نظامی - جنگی اشاره کردیم و اینکه پارادایم استراتژیک به‌واسطه قرار دادن فرض کنش‌گری محاسبه‌گر به‌عنوان اساس و بنیه انگیزه‌های هر کنش‌گر می‌تواند حدس‌های ما را درباره اهداف و غایات داعش (به‌واسطه شبیه‌سازی موقعیت کنش‌گر) آگاه کند. اما همچنین به‌نظر می‌رسد این پارادایم برای انگیزه‌شناسی، آن‌هم به‌واسطه قراردادن تمرکز بر فرضی تشکیک‌ناپذیر و شبیه‌سازی موقعیت خود با کنش‌گر قدری ما

را دچار سوءبرداشت می‌کند. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد این پارادایم پیش از آنکه ما را به درون ساختار روانی کنش‌گر ببرد با تلقین نوعی هم‌دلی (در شبیه‌سازی موقعیت خود با دیگری) تخیلات (و از بین آنها محتمل‌ترین را) مورد التفات ما قرار می‌دهد، درحالی‌که احتیاج شناسایی ژرفای دیگری و کشف آسیب‌هایی که او را به وضع کنونی‌اش کشانده به این طریق برطرف نمی‌شود. پارادایم استراتژیک صرفاً حدس‌های محتمل را برایمان حاضر می‌کند که البته بیشتر مطلوب یک نظامی است تا یک انسان‌شناس!

سه. پارادایم جنگ‌های مدرن

سه - یک. داعش به مثابه کنش‌گری نیابتی

جنگ نیابتی یا وکالتی (یا واسطه‌ای) مفهومی است که به شرکت چند طرف متخاصم به‌طور غیرمستقیم در جنگ دلالت دارد. شیوه‌ها و طریقه‌های دخالت غیرمستقیم در جنگ نیابتی متنوع است و براساس شرایط می‌تواند شامل حمایت‌های تبلیغاتی، روانی، تسلیحاتی و نظامی باشد که به‌طور غیرمستقیم کنش‌گرانی که مستقیماً درگیر جنگ هستند را تقویت می‌کند. به‌علاوه جنگ‌های نیابتی قدمتی طولانی دارد و حتی می‌توان نمونه‌های آن را در دوران باستان یافت. چنان‌که سلسله ساسانیان شهری به‌نام هیو در مرزهای شبه‌جزیره عربستان ایجاد کرده بودند که کارش سرکوب تمام قبایل عرب بود. اما نمونه مهم آن را می‌توان در جنگ سرد یافت که طی آن دو ابر قدرت (شوروی - ایالات متحده) به‌واسطه هزینه‌های بالایی که جنگ مستقیم در پی داشت سعی نمودند برای دستیابی به موقعیت بهتر به روش‌های دیگری مانند انعقاد پیمان‌های نظامی با دیگر بازیگران به‌عنوان متحد خود یا تاسیس پایگاه‌ها و یا به‌راه انداختن جنگ بین کنش‌گران منطقه و حمایت آنها اقدام کنند. بنابر این اهداف این دسته از جنگ‌ها می‌تواند: یک. کاهش و حذف نیروهای خودی؛ دو. حفظ پرستیژهای کشور بزرگ‌تر که جنگ را هدایت می‌کند؛ و سه. اینکه کشور بدون استفاده از امکانات و سرمایه‌اش، به هدفش می‌رسد باشد. (واثق، ۱۳۹۴)

امروزه مهم‌ترین کانون جنگ نیابتی در سوریه است در آنجا مخالفان دولت بشار اسد (از جمله داعش) توسط ایالات متحده شارژ می‌شود و در سوی دیگر محافظه‌کاران نیز توسط نظامیان و

مستشاران ایرانی حمایت می‌شوند. این فرض که چرا باید جنگ نیابتی رخ دهد؟ پاسخ ساده‌ای دارد، هزینه کمتر!

اما آیا داعش بازیگری نیابتی است؟ آیا آنچه که داعش به‌عنوان اهداف و ایده‌آل‌های مذهبی و سیاسی خود می‌پندارد فی‌نفسه برای این گروه واجد ارزش نیست؟ آیا داعش صرفاً به دنبال تلافی نیازها و منافع خود با حامیان دست به کنش میزند؟

۵۳

واقع آن است که داعش مجری اندیشه‌های مفتی‌های وهابی است؛ در واقع نسلی که اکنون تیغ انتقام‌ستانی از مرتدین و کافرین برکشیده‌اند یا در مدارس عربستان و تحت آموزش اندیشه‌های وهابیت تعلیم دیده‌اند یا آنکه تحت تاثیر این تعالیم قرار دارند. اما این دلیل برای تایید گزاره (داعش بازیگری نیابتی است) کفایت نمی‌کند. هنگامی که به تحرکات داعش دقت کنیم، در خواهیم یافت که پارادایم جنگ‌های مدرن می‌تواند تاحدودی در توضیح ریشه‌های پدیداری داعش موفق باشد و بدین‌منظور البته می‌توان فکت‌هایی را نیز گردآوری نمود. یکی از نمونه‌های مهم آن عملکرد آمریکا (رهبر ائتلاف ضد داعش) در برخورد با کنش داعش در تصرف الرمادی است. گزارش‌های ویدیویی متعددی از رژه کاروان نظامی داعش در سرزمین بیابانی الرمادی نشان می‌داد که این اقدام برای داعش بسیار آسان و بدون درگیری بود. این درحالی است که نیروهای ائتلاف بدون حتی یک حمله هوایی زمینی را برای خیز دولت اسلامی به‌منظور تصرف الرمادی ایجاد کردند. ازسویی با ورود نیروی هوایی روسیه به جنگ با داعش شاهد آن بودیم که تاسیسات زیربنایی داعش (مانند تانک‌های و پالایشگاه‌های نفتی) طی ۵۰ عملیات هوایی توسط ارتش این کشور نابود شد! بنابراین هر مخاطبی می‌تواند این پرسش را با خود طرح کند که: چرا تاکنون اقدامات کوبنده مشابه آنچه روسیه انجام داد، توسط آمریکا پی‌گیری نشد؟

در اینجا است که توجه بسیاری بر این نکته متمرکز می‌شود که داعش بازیگری نیابتی بوده و اقدامات آن در راستای منافع حامیانش (مانند آمریکا، قطر و عربستان) قرار دارد. نوام چامسکی از جمله افرادی است که براساس پارادایم جنگ‌های مدرن داعش را بازیگری نیابتی و به واقع کنش‌گری آن را نوعی جنگ نیابتی می‌داند. چامسکی در مصاحبه‌ای با خبرنگار روزنامه *الاهرام* مصر می‌گوید:

در واقع سیاست آمریکا در تضاد با حمایت از دولت عراق در نبرد علیه داعش است. به گفته این

نظریه‌پرداز آمریکایی، واشنگتن اگر در ارتباط با مبارزه علیه داعش جدی بود با عربستان سعودی به‌عنوان حامی مالی گروه‌های خراب‌کار منطقه مقابله می‌کرد. وی گفت، عربستان هم‌اکنون بر عراق متمرکز شده است و قصد دارد در این کشور افراط‌گرایی مذهبی را گسترش دهد.

در انتها لازم است اشاره کنیم در پارادایم جنگ‌های مدرن، جنگ نیابتی راهی برای کاهش هزینه مالی و حیثیتی جنگ مستقیم به حساب می‌آید و تصور اینکه آمریکا به‌طور مستقیم در نبرد با داعش (توسط نیروهای پیاده) وارد جنگ شود، می‌تواند حیثیت آمریکا را در موقعیت حساس و صدمه‌پذیری قرار دهد، از سویی گره خوردن منافع هژمونیک با تحولات سیاسی در سوریه و تشکیل رژیم سنی (بعد از سقوط بشار) به گونه‌ای که بتواند تحت رهبری معنوی - فکری عربستان باشد، بی‌شک برای آمریکا بسیار حیاتی است. پس این شرایط ایجاب می‌کند که نیروهای مخالف بشار (مثلا داعش و النصره) در سوریه به‌طور غیر مستقیم - توسط حمایت‌کنندگانی همچون عربستان و آمریکا - تقویت شوند.

سه - دو. ارزیابی پارادایم کنش‌گر نیابتی

اگرچه پارادایم کنش‌گر نیابتی می‌تواند بخشی از تحولات ماقبل پدیداری داعش را به‌عنوان ریشه‌های آن شرح دهد و ربط منطقی بین تحركات داعش - مانند صرف نظر از حمله به اسرائیل - با منافع برخی کشورهای منطقه و ایالات متحده ارایه کند و به‌زعم خود پرتوی از روشنایی بر روی برخی حوادث در حال وقوع بیفکنند، اما از سوی دیگر ما را درگیر نوعی تقلیل‌گرایی نیز می‌کند؛ یعنی محققى که با منظر کنش‌گر نیابتی به مطالعه داعش بپردازد، این پدیده را (چه در سطح پرسش از ریشه‌های پدیداری داعش، چه در سطح انگیزه‌های آن و چه در سطح مطالعه شریعت‌محوری آن) در پرتو این فرض که به نیابت بازیگری دیگر به میدان آمده است، به حاشیه می‌راند. به‌طور مشخص نقص این پارادایم آنجاست که برای پرسش‌های به‌وجود آمده حول این پدیده، به‌جای توجه به پیچیدگی‌های متن سیاسی و اتصال آن با متن فرهنگی کنش‌گران صرفاً بر تحولات و وقایع قابل تفسیر در متن سیاسی و کنش‌های واحدهای سیاسی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اکتفا می‌کند.

چهار. پارادایم قیام علیه تحقیر

چهار - یک. داعش به مثابه خیزش انتقام‌جویی

قدرت‌های خارجی بیش از یک سده است که خاورمیانه را عرصه تاخت و تاز قرار داده‌اند، اما دست‌کم از چهارده سال پیش یعنی بعد از حملات یازده سپتامبر دیگر معلوم شده است. هر حمله روستاها، هر حمله پهباداها و هر گلوله‌ای که از سر خشم در خاک غریبه شلیک می‌شود، احساسات ضدغربی ایجاد می‌کند. بعضی از اینکه آن احساسات تبدیل به خشونت شده است در حیرتند، اما حیرت آنها بی‌اساس است؛ چراکه غریزه حفاظت از خویش و حمله به مهاجم قدمتی به درازای عمر بشر دارد. تروریست‌ها از ناکجا سربر نیاوردند. در کشورهایی که ما به آنها حمله برده‌ایم و بمب بر سرشان ریختیم، بعضی‌ها تشنه انتقام هستند. (کینزر، ۲۴)

۵۵

فقره فوق به‌رغم طولانی بودن روشنگر دیدگاه پارادایم قیام علیه تحقیر است. جنگ‌های افغانستان و عراق در کنار رفتارهای تحقیرآمیز نظامیان غربی با اعراب در حافظه جمعی آنها باقی مانده است، به‌طوری‌که بسیاری از زندان ابوغریب به‌عنوان دانشگاه ابوغریب یاد می‌کنند؛ چراکه رفتارهای تحقیرآمیز آمریکاییان با زندانیان عرب بذر نفرت را عمیقا در نهاد آنها پاشاند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد بر طبق این پارادایم خیز داعش برای فتح سرزمین‌های عراق و شام و تاسیس دولت اسلامی در واقع واکنش در برابر تجارب تحقیرآمیزی است که در طول دوران معاصر بر آنها تحمیل شده است. علاوه بر این، زیستن در لوای حکومت‌های سکولار (که نمادی از دوران حقارت و استعمار است) بیش از پیش می‌تواند روح مسلمانان را به سم نفرت آغشته کند. به‌نظر می‌رسد تحت این پارادایم عوامل دیگر (به‌جز احساس تحقیر) همگی تسریع‌کننده یا کاهش‌دهنده شدت این متغیر باشد. برای این منظر آنچه هسته اصلی خیزش داعش دانسته می‌شود، احساس تحقیری است که در مغز گفته‌ها، خواسته، کنش‌های خشمناک و انتقام‌جویانه داعش نمود می‌یابد. برای این منظور می‌توان تکانه‌های تحقیر را که در حافظه جمعی نخبگان داعش (مانند زرقاوی یا البغدادی) انباشته شده است، در گفتارها، نصایح و خواسته‌هایشان در برابر جنگجویان داعش پیدا کرد. ابوصب الزرقاوی می‌گوید: جرقه‌ای که اکنون در عراق افروخته شده، در ادامه حرارت آن افزون خواهد شد - به لطف خدا - تا زمانی که ارتش صلیبی را در دابق بسوزاند. (Dabiq, issue1: 2014) در دابق به نقل از خلیفه البغدادی آورده اند: به زودی، به لطف خدا، روزی

می‌آید که هر مسلمان در هر جایی مانند پادشاه راه می‌رود، با افتخار، توام با احترام، در حالی که سر خود را بالا می‌گیرد و منزلت خود را حفظ می‌کند. هر کسی که به او توهین کند مجازات می‌شود و هر دستی که بخواهد بدو آسیب رساند قطع می‌شود. (Dabiq, issue1: 2014)

چه چیزی در کلام نخبگان داعش موج می‌زند؟ به‌دست آوردن آنچه که از ایشان گرفته‌اند یعنی کرامتشان، آبرویشان و حرمتشان. نفرتی که به آتش تشبیه می‌شود و در عراق برافروخته و در نهایت دامن بانیان آن را خواهد گرفت (اظهارات الزرقاوی)، در واقع آتش خشم و نفرتی بوده که اکنون در قالب جنبش داعش سربرآورده است. بنابراین به‌نظر می‌رسد داعش یک گروه چندهزاری نفری نیست که بتوان با فناوری جنگی آنها را مهار و محاصره نموده و با انهدام نفت و زیرساخت‌های شهری نابودشان کرد، بلکه به‌واقع تاریخی از تجارب تحقیرآمیز است که اکنون به‌دنبال تسویه حساب با دشمنان و بانیان حقارتی است که تجربه کرده‌اند.

برای درک بهتر ظرفیت تحلیلی این پارادایم در مطالعه ریشه‌های داعش روایتی را که کاساگراندا (آمریکایی مصری تبار) از دوران حکومت حسنی مبارک نقل می‌کند را مرور کنیم:

در سال ۱۹۹۲ در شهر نصر در حومه قاهره سوار اتوبوسی به مقصد قاهره شدم. در این سفر یک افسر پلیس به همسر من گفت: حاضری بیایی به خانه ما و به خرگوش من غذا بدهی؟! او هر دوی ما را تحقیر کرد، او ما را در اتوبوس و جلو انظار عمومی تحقیر کرد اما چون آسیب فیزیکی به ما وارد نکرده بود این اقدام او در مصر عادی تلقی می‌شد. آن پلیس به همین اقدام بسنده نکرد و در حالی که مسلح بود، روی خود را به سمت زن جوانی که کنار ما نشسته بود کرد و متأسفانه با حتک حرمت به او همه سرنشینان اتوبوس را تحقیر کرد. آن پلیس باعث شد احساس کنیم که ناتوان و کثیف هستیم ... من تنها کسی نبودم که آرزوی مرگ آن پلیس را می‌کردم. (نصری، ۱۳۹۰)

تجربه کاسانگراندا نمونه‌ای از تحقیر جمعی است. می‌توان موارد زیادی از اینچنین برخوردهایی را در جنگ عراق (که داعش تحت شاخه القاعده عراق در آنجا به‌سر می‌برد) یافت. ماهنامه صدی *الجهاد* نامه یکی از زندانیان ابوغریب را منتشر کرده است که در آن فاطمه (به سبب شدت شکنجه کشته شد) روایتی از نحوه برخورد و تحقیر فضاخت‌بار آمریکاییان با عراقی را به‌تصویر کشیده است: برای شما از چه بنویسم یا از چه بگویم؟ از اینکه شکم‌های تمام زنان ابوغریب از زنازادگان آمریکایی

برآمده شده یا از ضرب و شتم‌های شدید و ایجاد زخم‌های عمدی در صورت زنان زندانی و ایجاد زخم‌های عمیق و به اصطلاح خودشان یادگاری در صورت زنان بگویم ... زنان ابوغریب هیچ شبی را بدون وحشت مورد تعدی و تجاوز واقع شدن از سوی نظامیان آمریکایی به صبح نرسانده‌اند، آنها بدن‌های ما را برای تفریح و خوش‌گذرانی خویش تکه‌تکه می‌کنند و از شدت رنج و وحشت ما لذت می‌برند. آیا می‌توانید تصور کنید که بیش از نه بار در روز به یک زن تعدی کنند به همراه من ۱۳ دختر نوجوان عراقی هستند که هر روز در معرض چنین شکنجه‌هایی قرار دارند ... پس از برهنه کردن زندانیان اجازه استفاده از هیچ پوششی به آنها داده نمی‌شود. زندانبانان آمریکایی ما را از خواندن نماز باز می‌دارند و پس از برهنه کردنمان دیگر به ما اجازه برتن کردن هیچ لباسی را نمی‌دهند و من در حالی این نامه را برای آزادگان جهان می‌نویسم که یکی از زنان هم‌سلولی من به دلیل شدت شکنجه‌ها و تجاوزاتی که در معرض آن قرار داشت، خودکشی کرد ... او در مورد نحوه خودکشی یکی از هم‌سلولی‌هایش می‌نویسد: پس از بارها تعدی و تجاوز به دوست هم‌سلولی توسط یکی از نظامیان آمریکایی چنان از ناحیه سینه و ران مورد ضرب و شتم قرار گرفت که از هوش رفت و وقتی به هوش آمد برای رها شدن از این ننگ و عار آن‌قدر سر خود را به دیوار کوبید تا سرانجام مغز وی نقش بر دیوار سلول شد.

کافیست لحظه‌ای از نظر بگذاریم که چندین نامه، خبر و گزارش با محتوای شبیه به این می‌تواند به خارج از زندان ابوغریب مخابره شده باشد! در اینجا است که ارتباط پیام البغدادی و به مسلمانان که توام با کدهای معناداری نظیر: هر مسلمان به مانند یک پادشاه، به دست آوردن افتخار، احترام و منزلت و قطع کردن دست هر متجاوزی بیان شده بود را در خواهیم یافت.

آنگاه که مسئله یک خیزش، حقارت و خارشده‌گی باشد، طبعاً پیام و دعوی نخبگان و رهبران آن خیزش باز ستاندن عزت و احترام و کرامت است. بنابراین می‌توان تجارب جنگ عراق را ضربه‌ای تروماتیک بر ضمیر جمعی مسلمانان سنی به حساب آورد. عمق این آزدگی آنجاست که کنش‌های داعش بر اساس بازستانی آبرو و حیثیتی از دست رفته هدف‌گذاری می‌شود، به‌گونه‌ای که یک‌سره پیام نخبگان‌شان بر این موضوع قرار می‌گیرد.

در کنار تمام تجارب تروماتیک جنگ عراق غده سرطانی اورشلیم قرار دارد که آن هم به نوعی

سم روح مسلمانان است. اعراب البته نیم قرن هست که در اندیشه چرایی و دلایل انحطاط هستند. از دید آنها اولین عامل انحطاط سیاست‌های سخت‌گیرانه و تجاوزکارانه اسرائیل است که با شهرک سازی، آواره‌سازی اعراب، محاصره، ترور و حمله نظامی داغ‌ننگی را بر پیشانی آنان نهاده است. (نصری، ۱۳۹۰) ننگ‌بارترین تجربه اعراب در برابر اسرائیل به جنگ ۱۹۶۷ بازمی‌گردد که جهان عرب به رهبری جمال عبدال ناصر طی شش روز به‌سختی از اسرائیل شکست خورد. هیچ‌نز، یکی از صاحب نظران پارادایم خیزش علیه تحقیر، معتقد است: ماهیت خیزش عرب‌ها را نمی‌توان با فقر اقتصادی و دیکتاتوری‌ها توضیح داد، این شرم بود که باعث شد مردم به خیابان‌ها بریزند. به‌طور مثال در کشور تونس در حالی که مردم چندان فقیر نبودند، شاهد قیامی همگانی (۲۰۱۰ - ۲۰۱۱) بودیم که تنها با در نظر گرفتن متغیر تحقیر معنادار است.

چهار - دو. ارزیابی پارادایم قیام علیه تحقیر

بر طبق این پارادایم خیزش علیه تحقیر ریشه تاسیس داعش برای تصاحب قدرت، نوعی ابراز وجود و نوعی واکنش در برابر تحقیری است که مدت‌ها آنها را آزار می‌داد. رساندن پیام‌هایی و ظهور عصری جدید در نشریه *دابق* نشان‌دهنده خفقانی بود که جوانان عرب بدان گرفتار بودند. این خفقان البته مربوط به دیکتاتوری‌های موجود در کشورشان نبود، بلکه مربوط به کرامت لگدمال شده‌ای بود که طی سال‌های جنگ عراق و دوران استعمار تجربه شده بود. مطلوب است که اضافه کنیم این پارادایم به‌واسطه اهمیتی که به تجارب و ضمیر جمعی می‌دهد، هسته‌ای از نگرش تاریخی در خود دارد. به عبارت دیگر، در پارادایم قیام علیه تحقیر پدیده‌ها را محصول تحولات و امکانات فراهم شده در تاریخ می‌دانند و از این منظر می‌توان داعش را یک محصول تاریخی دانست نه یک گروه چندهزار نفری که با امکانات نظامی، محاصره اقتصادی و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی و معیشتی بتوان آن را ساقط نمود. بر اساس این پارادایم ریشه‌های داعش ظهور داعش را نمی‌توان در متن سیاسی و کنش‌های بازیگران و یا حامیان منطقه‌ای یا فرمانطقه‌ای جستجو نمود، بلکه آن محصول تاریخ حقارت‌آمیز اعراب بوده که اکنون در قالب داعش به‌دنبال احیای آبروی خود هستند. براین اساس به‌واقع کالبدی که ما در قالب سازمان و تشکیلات داعش مدنظر داریم، انعکاس و عینیت‌یافتگی هستی تحقیر شده و از خودبیگانه است.

بی‌شک این پارادایم ظریف آن را داراست که محقق را به عمق و ژرفای پدیده داعش آگاه، چنان‌که سعی می‌کند روح دمیده شده در کالبد فیزیکی و سازمانی داعش را محصولی تاریخی و جمعی بداند و از این منظر زمینه را برای فهم بنیادهای خیزش داعش ایجاد می‌کند جایگاه استثنایی دارد. اما از سویی نقص پارادایم حاضر آن است که تحلیل معنامحور خود را به‌واسطه تشریح سازوکار درونی تحقیر و نحوه مبتلا شدن مسلمانان را تا تکوین پدیده داعش در نظر نمی‌گیرد. چنان‌که فهم کنش‌های داعش در این پارادایم بر اساس فرض کلی قیام علیه تحقیر بنا شده است، می‌بایست مکانیزم ظهور تحقیر هم در آن گنجانده شود؛ چراکه بینش اساسی در ارتباط با کیفیت و حالات ساجکیتو مانند تحقیر، نفرت، انتقام و ... به‌عنوان واقعیت‌های روانی در روان‌شناسی جمعی دارای ساختار و کنش‌های ویژه‌ای است. به‌طور مثال پدیدار شدن نفرت به‌عنوان یک واقعیت روانی اگرچه محصول تحولات عینی است، اما اهمیت و جایگاه آن در بافت روحی ناشی از شکاف و تأثیری است که در روان آدمی ایجاد می‌کند. به‌طور کلی پرسش از اینکه تجارب تاریخی چگونه نفرت را پدید می‌آورد؟ چگونه نفرت و کنیه در کنار حب دینی جمع بسته می‌شود؟ امر تاریخی چگونه امر روانی را این چنین که داعش به ظهور گذاشته است، ایجاد می‌کند؟ چگونه امر روانی و امر دینی را در کنشی خشونت‌ورزانه پیوند می‌یابند؟ هویت‌های مرگ‌باری همچون داعش که آکنده از نفرت و حس انتقام‌جویی هستند تحت چه سازوکاری این میل را تبدیل به کنش می‌کنند؟ سرانجام این تکانه‌های تحقیر و انتقام‌جویی در ساختار درونی تروریست‌ها به کجا ختم می‌شود؟ نیاز رجوع به پارادایم دیگری را ایجاب می‌کند.

پنج. پارادایم دموکراتیک

پنج - یک. داعش به‌مثابه جریان‌های دموکراسی خواه

آیا جنبش‌های اسلامی اساساً با ارزش‌های دموکراتیک سرستیز دارند؟ آیا پیدایش جریان‌های اسلام‌گرا همچون داعش متکی بر تفسیر دموکراسی‌ستیز است؟ یا خیزش داعش نوعی دموکراسی خواهی به‌واسطه ترکیب اسلام و دموکراسی است؟
ما به‌واسطه این پرسش‌ها به‌طور عمد خود را در موقعیتی قرار داده‌ایم که از موضعی خنثی به

تحقیق پیرامون جایگاه داعش در پارادایم دموکراسی خواهی پرداخته و توان تحلیل مفروضات این پارادایم را پیرامون فهم و شناخت پدیده داعش بررسی کنیم. ابتدا باید دانست جنبش‌های اسلامی چه هستند؟ آیا یک واکنش به آشنایی با جهان غرب هستند؟ اگر این جنبش‌ها واکنش‌مدارانه پدیدار گشته‌اند، بنیادهای واکنش آنها چیست؟ دموکراسی خواهی؟ یا اسلام خواهی؟ یا ترکیبی از این دو؟ برای مسلمانان انحطاط، عقب‌ماندگی و مسئله غرب به گونه‌ای بر تمام مسائل و مصائب جهان اسلام فرافکنی می‌شود. بر این اساس نمی‌توان بدون تحلیل و درگیر شدن با این منظر جهان ذهن مسلمانان را به فهم در آورد. در واقع هجوم غرب به سرزمین‌های اسلامی و گاه تسخیر و به تباهی کشاندن بخشی از فرهنگ جهان اسلام، توانسته است ضربه‌ای تروماتیک در بافت زیست‌جهان مسلمانان ایجاد کرده و باعث شکاف و زخمی پرناسدنی گردد. برخی عقیده دارند جنبش‌های اسلامی بر این بنیاد و اساس دست به واکنش علیه غرب می‌زنند. این جنبش‌ها نه حقیقت، بلکه پاسخ به حقیقت هستند؛ بدین معنی که واکنشی علیه درونیت و تجارب جمعیشان به حساب می‌آیند. بدین جهت باید در نظر داشت که این جنبش‌ها - که داعش نیز از آنها متمایز نیست - بنیاد و واکنش‌مدارانه پدید آمده‌اند اما کیفیت همه آنها یکسان نیست! در این میان بر اساس یک دسته‌بندی کلی می‌توان واکنش‌ها به شکاف ایجاد شده در بافت زیست‌جهان مسلمانان را در دو سنخ تقسیم‌بندی نمود؛ جریانی که بر تبل پیروی از غرب می‌کوبیدند و در نظر داشتند جهان اسلام باید همان راهی را طی کند که غرب آن را تجربه کرده است. این دسته از نخبگان را با نام‌های مانند غرب‌گرایی تا غرب‌زدگی (یا تجدد) می‌خوانند. دسته‌ای دیگر از جنبش‌ها در صدد احیا و بازسازی بودند. آنها سعی داشتند به دو صورت اسلام را از بحرانی که بدان دچار شده بود نجات دهند. نخستین صورت واکنش بنیادگرایی و صورت دیگر رادیکالیسم اسلامی است. (موثقی، ۹۵)

جریان نخست به واسطه روشنفکران شکل گرفته است؛ آنها که در ظل نظام‌های سیاسی و فرهنگی غربی زیسته‌اند و با درک تاثیر آن در بالندگی و بهینه زیستن انسان غربی این گمانه را سر پروراندند که می‌توان از طریق بازتجربه تجربیات و نظام‌های غربی در جهان اسلام به مسئله و مصائب مبتلا به آن پاسخی کارآمد داد. این گروه معمولاً از سیاستمداران و رجال سیاسی، اداری، نظامی، صاحبان مشاغل و دانشجویان هستند. اما جریان اسلام‌گرایی به‌خصوص از نیمه دوم قرن

نوزدهم نفوذ بالایی در جهان اسلام داشته است. دو مصداق برجسته سنخ دوم جنبش‌ها و واکنش‌های جهان اسلام جنبش وهابیت به‌عنوان نماینده بنیادگرایی اسلامی و جنبش سیدجمال‌الدین اسدآبادی به‌عنوان رادیکالیسم اسلامی است. شاید بتوان این دو شکل از جنبش و واکنش را با مجادلات بین اشاعره و معتزله مقایسه کرد؛ چراکه هر دو به دنبال اصلاح و ایضاح نسبت شرع (اسلام) و عقل (فلسفه) پدیدار گشته بودند. چنان‌که در قرون اولیه اسلام در میان مسلمانان فلسفه یونانی (غرب کلاسیک) شکافی را بین مسلمانان ایجاد کرده بود - اشاعره و معتزله - در قرون اخیر نیز مجدداً اندیشه غرب منجر به پدیداری دو جریان عمده شد. شاخه‌ای که متأثر از سیدجمال بود به جنبه‌های عقلی و فلسفی اسلام گرایش داشت و شاخه بنیادگرای آن به ظواهر کتاب و سنت و سیره سلف صالح متکی بود. (موثقی، ۱۱۰) اما در میان این دو دسته از متفکران و چاره‌اندیشان جهان اسلام کدام یک را می‌توان دموکراسی خواه دانست؟

سال ۱۹۲۰ بهار آشنایی متفکران مسلمان با دموکراسی بود. در این رویارویی نابرابر (غرب متمدن - شرق عقب مانده) جمعی از متفکران مسلمان به موج جدید پیوستند و غرب را مترقی و خود را عقب مانده دیدند و راه پیوستن به کاروان تمدن را در پیروی از غرب در راه و رسم دموکراسی یافتند. اما در میان متفکران جهان اسلام روشفکرانی هستند که به‌جای نفی یا انکار اسلام و شریعت به توجیه آن دو می‌پردازند، به گونه‌ای که بتواند تعارض بین اندیشه سیاسی مطلوب و اندیشه اسلام را برطرف نماید. (زنجانی، ۱۲۷) در ادامه با بررسی برخی از جنبش‌های اسلامی معاصر و همچنین با شناسایی ماهیت فکری آنها زمینه سنجش ظرفیت پارادایم دموکراسی خواهی برای توضیح ماهیت فکری کنش‌های داعش را فراهم می‌کنیم.

الف- جنبش وهابیت در عربستان: با پایه‌گذاری این جنبش توسط محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۷۸۶ میلادی (دوره نخست)، جنبش سراسر نجد را فراگرفت. با مرگ عبدالوهاب رهبری دینی وهابیت به آل سعود رسید و در قرن هجدهم دولت وهابی از حالت تدافعی تا آن موقع، به مناطق هم‌جوار خود هجوم برد و مناطق بحرین، کویت و ناحیه الحسا را به تصرف خود در آورد. این دولت در گام‌های بعدی توانست در سال‌های ۱۸۹۶ - ۱۸۲۰ سراسر حجاز را فتح کند. ماهیت فکری این جنبش رنگ دموکراسی خواهی ندارد. وهابیت با تکیه بر ظواهر قرآن و سنت در این راه

تعصب شدیدی به خرج دادند. آنها سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به جان و مالشان تعدی می‌کردند. این جریان به سبب جمود، تعصب و خشونتی که در افکار و رفتار آنها بود، از روح رحمانی اسلام فاصله گرفتند. (موثقی، ۱۵۷)

ب- جنبش شاه ولی الله در هند: شاه ولی الله دهلوی، متفکر و متکلم و اندیشمند بزرگ در واکنش نسبت به این زوال و انحطاط جامعه و دولت مسلمان هند، جنبشی در چارچوب اصلاح‌طلبی دینی به راه انداخت و رهبری فکری و مذهبی و معنوی مسلمانان را به دست گرفت و تاثیر فراوانی بر افکار و اعمال مسلمانان هند در آن دوره و دوره‌های بعد گذاشت. (موثقی، ۱۹۳)

شاه ولی‌الله به‌رغم تصوف داشتن اندیشه‌اش، شعار بازگشت به اسلام راستین را مطرح کرد. بنیادگرایی شاه ولی‌الله همانند ابن‌عبدالوهاب بر رد قطعی شرک (و شفاعت) استوار است. او موافق خلافت جهانی و مطابق نظرگاه کهن آن را حق ویژه و انحصاری قریش می‌دانست.

ج- جنبش مهدی سودانی: رهبری این جنبش از سال ۱۸۸۱ میلادی با محمد احمدبن عبدالله آغاز شد. او به‌عنوان امام و رهبر و به روایتی مهدی موعود مردم سودان را به قیام فراخواند و با توجه به درگیر بودن دولت مصر با مشکلات و بحران‌های مالی ناشی از قروض خارجی توانست نیروهای زیادی را گرد خود جمع کند. (موثقی، ۲۴۸)

بعد از مرگ وی به‌واسطه اختلاف بر سر رهبری، جنبش از هم پاشید. اما ریشه‌های فکری این جنبش از یک سو به تعالیم تصوف و طریقت‌های صوفیانه با گرایش‌های اصلاحی و اجتماعی و به‌ویژه تعالیم امام محمدغزالی و از سوی دیگر تعالیم و نظریات سیدجمال‌الدین اسدآبادی برمی‌گردد. جهت‌گیری سیاسی او مساوات‌طلبی بود و درصدد رفع مصائب هجوم خارجی و فساد داخلی برآمد. علاوه بر این، می‌توان جهت‌گیری‌های ضداستعماری (علیه انگلستان) را در قیام او یافت که بر اساس آن درصدد بیرون راندن نیروهای اشغال‌گر برآمد.

با مرور مختصر چند نمونه از جنبش‌های اسلامی، می‌توان دریافت که رویکردهای جنبش‌های اسلامی به غرب و دموکراسی متفاوت است. چنان‌که پیشتر بحث شد، برخی یکسره بر قرآن و سنت تکیه می‌کنند و در مقابل برخی سعی در جمع بستن بین این دو - سنت و فلسفه - دارند. پیداست جنبش‌هایی که جنبه‌های فلسفی غنی‌تری دارند، می‌توانند به دموکراسی نزدیک‌تر باشند.

به‌طور کلی اندیشه دموکراسی‌خواهی در جنبش‌های اسلامی توسط فوکویاما در سال ۲۰۱۲ طرح شد. او با تاسی از نظریه موج‌های دموکراسی هانتینگتن معتقد است موج چهارم دموکراسی را می‌توان در جهان اسلام و فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرا شاهد بود. (نصری، ۱۳۹۰) او (تحت تاثیر فلسفه سیاسی هگل و افلاطون) معتقد است که انسان‌ها به‌خاطر داشتن تهور و شهامت به کرامت، شرافت و احترام خود اعتقاد دارند و از دیگران هم انتظار دارند این موقعیت را به رسمیت بشناسد. اما آیا داعش به‌عنوان جنبش اسلامی به دنبال دموکراسی‌خواهی و عدالت‌طلبی است؟ پاسخ قاطعانه خیر است. در ادامه به تجزیه و تحلیل این پاسخ خواهیم پرداخت.

پنج - دو. ارزیابی پارادایم دموکراسی‌خواهی

کافیست به فلسفه سیاسی داعش نگاه و به نحوه اجرای شریعت در موصل، الرقه و دیرالزور نگاهی بیندازیم تا عمق فاصله داعش را با دموکراسی‌خواهی در جنبش‌های اسلامی (سیدجمال‌الدین و مهدی سوادانی) دریابیم. آنچه داعش در سرزمین‌های خود به‌راه انداخته است، مبتنی بر نوعی گذشته‌گرایی افراطی است. با ممنوع کردن موسیقی، فلسفه، هنر و اعدام کردن رهبران فرقه‌های مذهبی (ایزدی، مسیحی، شیعیان) جای هیچ مدارایی در نظام فکری داعش وجود ندارد. به‌نظر می‌رسد داعش بیشتر واکنشی به حقارت‌ها و تجارب تلخ مسلمانان سنی باشد (تا جنبش ایده‌ال‌طلب و آرمان‌گرا). البته شکی در قدرت بسیج‌کنندگی مقولاتی چون خلافت، جهاد و احیای اسلام اصیل نیست، اما خوانش داعش از اسلام متعصبانه است که با نوعی عمل‌گرایی خشونت‌بار پیوند یافته و به‌گونه‌ای دلهره‌آور عطش ریختن خون ناباوران و غیرمسلمانان را در خود دارد. اگر بتوانیم جنبش مهدی سوادانی یا سیدجمال‌الدین اسدآبادی را در دسته جنبش‌های آزادی‌خواه قرار دهیم، بی‌شک پدیداری داعش با ریشه‌های جنبش وهابیت هم‌خوانی کاملی دارد. داعش به‌واسطه مخالفت با القاعده (و قرار گرفتن در مقابل آن)، سعی دارد تفسیر خشن‌تر و عمل‌گراتری از اسلام ارائه دهد. مشروعیت برای داعش نتیجه‌ای مطلوب است و اما ابزار دست‌یابی بدان صرفاً خشم و زور هستند، به‌طور مثال عبارت ارباب در خطبه‌های جنگجویان داعش (نحن اربابون و ارباب فریضه) به‌عنوان فرضیه معرفی می‌شود. این نشان‌دهنده آن است که ارباب

نتیجه‌گیری

(وحشت افکنی) راهبرد عملی این گروه است. بنابراین یقیناً پارادایم دموکراسی‌خواهی نمی‌تواند ظهور داعش را تحلیل کند؛ چراکه این جنبش از اساس کینه‌توزانه است؛ یعنی در واکنش به شکاف‌هایی سر برآورده که در سطح زیست‌جهان مسلمانان ایجاد شده و تجارب زیسته مانند جنگ عراق، افغانستان و همچنین اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین نماد حقارت و ضعف نازدودنی مسلمانان زمینه‌های پیدایی آن به حساب می‌آید.

پدیده داعش همچون هر پدیده دیگر در جهان علوم انسانی نه بر اساس هویت خود، بلکه بر اساس نگرش‌ها و چشم‌اندازهای گوناگون تحقیق و شناسانده می‌شود. از طرفی ماهیت درونی کنش‌های داعش براساس رهیافت‌ها، نگرش‌ها و حتی جهان‌بینی‌های دینی متفاوت خواهد بود. البته این نسبیّت در فکت‌های مشاهداتی در رابطه با چگونگی کنش‌ها و زمینه‌ها یا نتایج آنها خللی وارد نمی‌کند. پس باید در نظر داشت که نسبیّت حاکم ناشی از تلاش محقق برای نفوذ به درون جهان ذهن کنش‌گران داعش و به فهم در آوردن ساختارهای روانی زیستی آنهاست. در این راه هر محقق به‌سبب ژرفکاوی در کنش‌های اعضای داعش می‌تواند انگیزه‌های پیدایی آنها را به رشته تحریر در آورد. هر پارادایم نیز مفروضات اساسی خود را در مطالعه پدیده‌های اجتماعی مانند قیام یا انقلاب در نظر دارد، به‌طور مثال در پارادایم قیام علیه تحقیر مفروض اساسی آن است که انسان‌ها به حرمت و کرامت بیشتر از نان و آب بها می‌دهند، به‌گونه‌ای که اگر حرمت و کرامت آنها لگد مال شود، دست به قیام و انتقام جویی می‌زنند، حتی در شرایطی که وفور نعمت باشد. بر اساس مفروض این پارادایم است که تمام فرآیند توصیف و تحلیل شکل می‌گیرد و معنای درونی کنش‌های داعش را به سرنوشت خفت بارشان تحویل می‌شو چه آن زمان که عراق توسط آمریکا اشغال شده و در زندان ابوغریب ناموس عراقی‌ها مورد تعدی قرار می‌گرفت و چه آن زمان که سایه دیکتاتوری نوری المالکی بر سرشان سنگینی می‌کرد. نمونه مفروض این پارادایم به‌وضوح نشان داد که کنکاش در دلایل پیدایی داعش همچون معناکاوی کنش‌های آنها امریست تفسیرپذیر و به‌واقع نگرش‌ها و رهیافت‌های گوناگون نیز بنابر مفروضات خود دلایل متنوعی در پاسخ به پیدایی و

چرایی کنش‌های خشم‌آگین داعش ارایه می‌دهند. البته نباید به این نسبت بدبین بود؛ چراکه نخست اینکه، در ساحت معناکاوی پدیده‌های انسانی، نسبت اجتناب‌ناپذیر است. دوم، چنان‌که برای مقابله با داعش باید آگاهی خود را از دلایل کنش‌های آن و شرایط پیدایی‌اش گسترش دهیم، برای این باید پذیرای تنوع و نسبت حاکم بر این حوزه مطالعاتی باشیم؛ چراکه با توجه به جنبه سودمندانگاره نسبت نگرش‌ها و تنوع دلایل می‌توان چنین برداشت کرد که آگاهی جامع در رابطه با این پدیده به خودی خود قدرت ما را در مقابله با آن افزایش خواهد داد. همچنین بر اساس مفروض فلسفی معرفتی تک‌علتی نبودن پدیده‌های انسانی می‌توان چنین انگاشت که نسبت حاکم در حوزه معناکاوی کنش‌های داعش و دلایل پیدایی آن شرایطی را ایجاد می‌کند که هر پارادایم با مطالعه دلایل موثر در این پدیده مجموعه‌ای از دلایل ارایه می‌دهد که این نیز براساس سودمندانگاری به خودی خود قدرت ما را در مقابله با این داعش افزایش خواهد داد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. احمدی، حمید (۱۳۹۰)، *جامعه‌شناسی جنبش‌های اسلامی*، ناشر: دانشگاه امام صادق (ع).
۲. عبدالهی، فاطمه (۱۳۹۴)، «بازنمایی تصویر غرب و متحدانش در جهان ذهن داعش»، *فصلنامه مطالعات منطقه*، ش ۲.
۳. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۴)، *اندیشه سیاسی در جهان اسلام معاصر*، انتشارات خوارزمی.
۴. کینزر، استیون (۱۳۹۴)، *داعش و جهان قدیم نو* (بابک واحدی)، اندیشه پویا، شماره ۳۱.
۵. مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۹۰)، *بررسی تاریخی فرقه سازی غرب در مقابل جنبش‌های اسلامی*، منتشر شده توسط پایگاه اینترنتی مرکز اسناد انقلاب اسلامی (irdc.ir).
۶. موثقی، سید احمد (۱۳۸۹)، *جنبش‌های اسلامی معاصر*، انتشارات سمت.
۷. نصری، قدیر (۱۳۹۰)، «تاملی نظری در ماهیت و روند تغییر در جهان عرب»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*.
۸. نصری، قدیر (۱۳۹۳)، *خشم به فرمان خرد: تاملی دیگر در خشونت‌ورزی به سیاق داعش*، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه (fa.cmess.ir).
۹. نصری، قدیر (۱۳۹۴)، «جهل مقدس»، *مهرنامه*، شماره ۴۴.
۱۰. واثق، محمود (۱۳۹۲)، *نشست علمی: آمریکا و استراتژی جنگ نیابتی در خاورمیانه و شمال آفریقا*، موسسه مطالعات آمریکا (asipress.ir).

11. Dabbiq, Issue 1, 2014 (1435 Ramadan).